



پایبندی دکتر مصدق به قانون اساسی

مصاحبه با نصرت‌الله خازنی رئیس دفتر دکتر مصدق

گفت‌وگو: مرتضی رسولی

○ جناب آقای خازنی شما که به عنوان رئیس دفتر دکتر مصدق تا آخرین روز زمامداری ایشان از نزدیک شاهد حوادث آن دوران بودید، چه نظری در مورد وقایع روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دارید؟

○ عرض کنم که عزل دکتر مصدق از سمت نخست‌وزیری در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بدون تردید با موافقت آمریکا صورت گرفت. ژنرال شوارتسکف و هندرسون سفیر آمریکا در ایران کاملاً در جریان بودند. هندرسون در ملاقات و مذاکره با دکتر مصدق خیلی سعی کرد ایشان را در پذیرفتن فرمان عزل متقاعد کند اما نتیجه‌ای نگرفت. واقعیت این بود که مقامهای آمریکایی دقیقاً محاسبه نکرده بودند که از کجا شروع کنند و به کجا ختم کنند. دکتر مصدق با استناد به این که این فرمان قانونی نیست و شاه حق ندارد بدون رای مجلس او را از سمت نخست‌وزیری برکنار کند با پیشنهاد هندرسون مخالفت کرد. پس از این، هندرسون دوباره علی پاشا صالح را خدمت دکتر مصدق فرستاد تا بلکه او بتواند کاری کند ولی باز هم دکتر مصدق زیربار نرفت و فرمان عزل را تأیید نکرد. زمانی که نصیری فرمان عزل دکتر مصدق را آورد سرتیپ ممتاز رفت و آن را به دکتر مصدق نشان دادم و به ایشان گفتم آقا ببینید اینجا از شاه سفید مهره گرفته‌اند. دکتر مصدق اولین حرفی که فرمود این بود که شما تحقیق کنید تا معلوم شود اعلیحضرت کجاست. گفتم: آقا من اطلاع دارم که ایشان در کلاردشت هستند. آن شب من چون خیلی خسته بودم فقط ساعتی به منزل آمدم که دوش بگیرم و بلافاصله به نزد دکتر مصدق رفتم. به هرحال پیرو دستور دکتر مصدق با کلاردشت تماس گرفته شد، گفتند: اعلیحضرت با هواپیما به رامسر تشریف برده‌اند. با رامسر تماس گرفتیم، گفتند: در اینجا اعلیحضرت هواپیمای خود را تعویض کردند و نفهمیدیم به کجا تشریف بردند. اول بار خبرگزاری رویتر اعلام کرد هواپیما به مقصد لندن حرکت کرده ولی یکی دوساعت بعد خبر را اصلاح کردند. ساعت ۲ بعدازظهر بود که معلوم شد شاه سر از رم درآورده‌اند.

واقعیت این است که من تصور می‌کنم شاه را واداشتند از ایران خارج شود، علت هم این بود که من عملاً دیده بودم که شاه در مواجهه با دکتر مصدق خیلی تحت تأثیر ایشان قرار می‌گیرد. شاه خوب می‌دانست که چه قدرتهایی نفت ایران را غارت می‌کنند ولی نمی‌توانست تحمل کند که او را به حساب نمی‌آورند. از سوی دیگر شاه فهمیده بود که کار نفت به بن‌بست کشیده و انگلیسی‌ها به هیچ قیمتی

آیت‌الله کاشانی نسبت به خود بهره گرفت مثل این که تجربه ثابت کرده مخالفت اشخاصی که برای نان مبارزه نمی‌کنند وقتی در موضع مخالفت قرار می‌گیرند دیگر کسی جلودارشان نمی‌شود. البته زمانی که دکتر فاطمی به وزارت خارجه منصوب شد با افکار خاص خودش این جریان اختلاف را تشدید کرد.

○ از جریان نهم اسفند ۱۳۳۱ چه اطلاعی دارید؟
○ من روز نهم اسفند پیش آقای کاشانی بودم از صبح اول وقت تا ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر واقعه نهم اسفند یک وسیله‌ای شد که جریان اختلافات تشدید شود برای این که هیچکس نمی‌دانست که شاه قصد ترک ایران را دارد و دکتر مصدق این موضوع را مخفی نگاه داشته بود زیرا می‌ترسید که دیگران یعنی مخالفان فتنه انگیزی کنند. برای فتنه انگیزان این خبر یک وسیله‌ای شد تا هرکدام خیالاتی در سر بپروانند.
○ یک بخشی از مخالفت‌ها در درون جبهه ملی هم وجود داشت که کمتر به آن پرداخته شده، منظورم مخالفت تعدادی از همراهان دکتر مصدق با تندروی‌های دکتر فاطمی است آیا شما در این مورد اطلاعاتی دارید؟

○ بله آقای سپهر ذبیح در کتاب خود «ایران در دوران دکتر مصدق» به این مسئله پرداخته که به نظر من اهمیت زیادی دارد. او که از دوستان دکتر فاطمی بوده به شرح گفت و گوی خود با فاطمی در اوایل مرداد ۱۳۳۲ اشاره می‌کند و می‌گوید عقیده فاطمی درباره انشعاب رهبران برجسته جبهه ملی از آن، این بود که جدا شدن آنان سبب تحکیم حکومت ملی می‌شود چرا که اغلب آنان افراد فرصت طلبی هستند که به خاطر منافع شخصی و سیاسی، به مصدق پیوسته بودند. فاطمی اطمینان داشت که اکثریت عمده طرفداران دکتر مصدق، انشعاب کنندگان را به عنوان «خائن» محکوم می‌کنند. فاطمی، افرادی مانند کاشانی و دکتر بقایی و مکی را ناچیز می‌شمرد و عقیده داشت که گذشته سیاسی آنان ثابت می‌کند که آدم‌هایی فرصت طلب بوده و از لحاظ سیاسی قابل اعتماد نیستند. در مورد فعالیت‌های حزب توده دکتر فاطمی خطر این حزب را در تشدید نابسامانی‌های داخلی دست کم می‌گرفت و از رهبران درجه دوم حزب با کلمات تحقیر آمیزی یاد می‌کرد. از نظر فاطمی غرب عامداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌داد تا گروه‌های محافظه کار ایران را بترساند. از سوی دیگر دکتر فاطمی عقیده داشت شاه از لحاظ قدرت توطئه چینی علیه مصدق در وضع بهتری از روزهای پیش از قیام سی تیر قرار ندارد. او بر این باور بود که مصدق می‌تواند روی دست سایر سیاستمداران بلند شود و آنها را از میدان بیرون کند و تلاش‌های شاه برای جدا کردن افرادی مانند دکتر بقایی و آیت‌الله کاشانی از جبهه ملی عملاً بهره بیشتری را نصیب مصدق می‌کند. پیشامدهایی که به سقوط حکومت مصدق انجامید نشان داد که دکتر فاطمی تا آخرین روزهای نخست‌وزیری دکتر مصدق هنوز نظرات خوش‌بینانه‌ای داشت، در حالی که ارزیابی‌های او در بسیاری از موارد درست نبوده است. او نابسامانی‌های داخلی و نارضایتی‌های را اهمیتی نمی‌داد و اعتقاد داشت مملکت ما قرن‌ها بدون نفت زندگی کرده و حالا هم می‌تواند. شاید غلطترین محاسبه فاطمی، مربوط به حمایت مردم از جبهه ملی و عدم فعالیت حزب توده بود. در صورتی که مردم دیگر خسته شده بودند. به نظر من هم مصدق، بیش از حزب توده با شاه و انگلستان دشمن بود.

هنوز میان سران نهضت روابط صمیمانه‌ای برقرار بود. اما منزل دکتر مصدق چنین وضعی نداشت و بیشتر جلسات رسمی در آنجا برقرار بود.

زمانی که دکتر مصدق لایحه اختیارات را در اواسط مرداد به مجلس برد هر چند مجلس هم با آن موافقت کرد اما کم‌کم زرمزه‌های مخالفت شنیده شد. البته مخالفت جدی آیت‌الله کاشانی زمانی بود که دکتر مصدق درخواست تمدید اختیارات برای مدت یکسال دیگر کرد. مسئله به این صورت بود که مخالفین و تعدادی از نمایندگان مجلس پیش آقای کاشانی می‌آمدند و اظهار نارضایتی می‌کردند. آیت‌الله کاشانی مخالفتی با تصویب این لایحه در نوبت اول نداشت چون وضعیت بحرانی کشور را خوب درک می‌کرد ولی تمدید آن را برای یکسال دیگر تحمل نمی‌کرد. البته باید پذیرفت که دکتر مصدق وقتی که اختیارات را از مجلس گرفت توانست قوانینی را تصویب کند که هر اصلاح طلبی آن را آرزو می‌کرد یعنی نمی‌خواست که از این قدرت به نفع خود سوء استفاده کند و بارها تأکید می‌کرد که من مستبد نیستم. او روحیه‌ای داشت که می‌گفت مجلس در شرایطی است که مانع تصویب این قوانین است. این یکی از موارد اختلافی بود که میان آقای کاشانی و دکتر مصدق به وجود آمد. اختلاف دیگر بر سر موضوع انتصابات دکتر مصدق بود. آقای کاشانی می‌گفت: شما همیشه می‌گفتید که تا قبل از من تمام نخست‌وزیران آلت سفارت انگلیس بودند حالا چطور شما خودتان سهام‌السلطان بیات را که با شما نسبت فامیلی دارد در رأس هیئت مدیره شرکت نفت قرار دادی. با انتصاب سرلشکر محمد دفتری به عنوان رئیس گارد مسلح هم مخالفت کرد چون زمانی که می‌خواستند آقای کاشانی را تبعید کنند او به عنوان فرمانده دژبان، ایشان را با رفتاری توهین آمیز دستگیر کرد و آقای کاشانی هم از او خیلی دلخور بود. در مورد انتصاب رضا فلاح در شرکت نفت هم مخالفت کردند چون معتقد بودند او نشان زانوبند حمایت از ملکه انگلیس گرفته و شایسته نیست به عنوان مشاور نزدیک در امور نفتی تعیین شود. در شرکت نفت افرادی همچون مهندس پرخیده و حسن نودری نظر مساعدی نسبت به فلاح نداشتند و او را انگلوفیل می‌شناختند. این مخالفت‌ها کم‌کم علنی شد و کار به جایی رسید که یک روز در منزل ما که آیت‌الله کاشانی هم حضور داشت و همه برای صرف ناهار دعوت داشتند پدر و عموی من که با ایشان فامیل بودند و در واقع با ایشان بزرگ شده بودند به ایشان پیشنهاد کردند ما ترتیبی دادیم که شما برای معالجه به فرانسه بروید، گذرنامه و ویزا هم برای شما آماده کرده‌ایم. ایشان گفت بهتر است در این مورد با دکتر مصدق مشورت کنم، پس از مشورت دکتر مصدق به ایشان می‌گوید شما باید در ایران باشید و از این قبیل حرف‌ها. بدین‌ها که در اطراف آقای کاشانی بودند می‌گفتند که دکتر مصدق می‌خواهد شما بمانید چون اختلاف به جای باریک کشیده خواهد شد و مصدق قصد دارد از محبوبیتی که دارید کاسته شود، در حالی که در چنین نزاع و کشمکش معلوم نیست اگر آقای کاشانی تضعیف می‌شد این به نفع مصدق باشد.

○ به نظر شما چه کسانی بیشتر به اختلافات دامن می‌زدند؟

○ به نظر من دکتر بقایی با موضوعی که داشت عاملی شد برای تشدید اختلاف. او آدم سرسخت و لجوجی بود و از زمانی که در مجلس پانزدهم لایحه نفت مطرح شد و نمایندگان اقلیت بخصوص مکی در برابر تصویب لایحه الحاقی گس - گلشانیان مقاومت کردند بقایی به آیت‌الله کاشانی خیلی نزدیک شد. زمانی که بقایی در موضع مخالف دکتر مصدق قرار گرفت با سرسختی و لجاجتی که از خود نشان داد از علاقه





بودید از مشاهدات خود صحبت کنید.

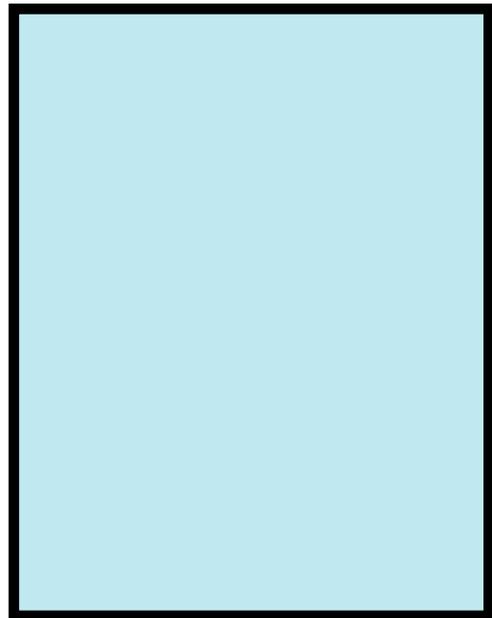
من هم به این مضمون جواب را تهیه کردم. تلگراف والا حضرت عز و صلوات بخشید، همانطور که والا حضرت نگران هستند مسافرت غیرمترقبه اعلیحضرت موجب تاثر شد، کلیه حقوق خصوصی و عمومی خاندان سلطنت کاماکان محفوظ است و دولت در حفظ قانون اساسی مصر و کوشا خواهد بود. امضاء دکتر محمد مصدق.

وقتی جواب را به دکتر مصدق دادم به خط خود اضافه کردند اگر او امری باشد به آقای خازنی ابلاغ بفرمایید تا اقدام کنند و ما هم این تلگراف را عیناً مخابره کردیم. به این ترتیب آقایان متوجه شدند که تصورشان هیچ و پوچ بوده است.

اتفاقاً در همان روز حزب توده هم به خیال این که با فرار شاه بهترین فرصت به دست آمده، تظاهرات گسترده‌ای ترتیب داد که همه می‌دانند. اقدامات حزب توده به حدی بود که دکتر مصدق محرمانه به سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی دستور داد علیه توده‌ای‌ها تیراندازی شود تا خیال نکنند حالا که شاه رفته، آنان می‌توانند هر غلطی که خواستند انجام دهند. این اولین بار بود که دکتر مصدق دستور تیراندازی صادر کرد و تا آن روز چنین دستوری نداده بود. در آن بحبوحه معدل شیرازی به من تلفن کرد و گفت: اعلیحضرت رفته‌اند و یک عده خیلی نگران هستند. اگر ممکن است وقتی تعیین کنید تا خدمت نخست‌وزیر شرفیاب شویم. گفتم همین امروز بعدازظهر، فلان ساعت تشریف بیاورید. بعد هم به آقای دکتر مصدق یادداشتی دادم و یادآور شدم آقای معدل شیرازی با چند نفر از نویسندگان امروز بعدازظهر به دیدن شما می‌آیند تا در امور مربوط به امنیت کشور با جنابعالی صحبت کنند.

دکتر مصدق هم یادداشت را روی میز گذاشت. بعدازظهر که آقایان آمدند من هم در جلسه شرکت داشتم. معدل شیرازی خطاب به دکتر مصدق گفت: قربان رفتن اعلیحضرت به خارج از کشور به این صورت و بی مقدمه موجب نگرانی شده، بالاخره تکلیف مملکت چه می‌شود؟ دکتر مصدق فرمود: هیچی نمی‌شود، من

عرض کنم که روش دکتر مصدق از ابتدا تا آخرین روز نخست‌وزیری‌اش پایبندی به نظام سلطنتی مشروطه بود. در همین فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد چند مطلب وجود دارد که چون خودم از نزدیک شاهد آن بودم و شاید در هیچ منبعی نباشد برای اطلاع عرض می‌کنم. فردای روزی که شاه از ایران فرار کرد آقایان دکتر عباس نفیسی دبیر کل جمعیت شیر و خورشید سرخ و دکتر حسین خطیبی مدیرعامل جمعیت یادشده به دفتر دکتر مصدق آمدند. شمس پهلوی خواهر شاه برای دکتر مصدق تلگرافی فرستاده بود و آقایان را واسطه رساندن این تلگراف قرار داده بود. البته در آن شرایط که شاه خاک ایران را ترک کرده بود احساس کردم آقایان باطناً مایل نیستند حامل این تلگراف باشند چون می‌ترسیدند نوعی دردسر برایشان درست شود. در تلگراف شمس پهلوی مطلبی به این مضمون آمده بود که مسافرت غیرمترقبه اعلیحضرت موجب نگرانی شده، خواهش می‌کنم از نظر رعایت حقوق خصوصی و عمومی تکلیف مرا روشن کنید. دکتر خطیبی هیچ حرفی نمی‌زد ولی دکتر نفیسی به من گفت آیا شما صلاح می‌دانید این تلگراف را به اطلاع آقای نخست‌وزیر برسانیم؟ من دکتر نفیسی را از زمانی که در وزارت بهداری معاون بود می‌شناختم و روابط خوبی با او داشتم چون طبیعی برجسته و خوشنام بود و برایش احترام زیادی قائل بودم. دکتر خطیبی هم خودش مدتی در دفتر مصدق بود، ضمناً شاعری برجسته و ادیبی شناخته شده بود. به آقایان عرض کردم بالاخره خواهر شاه تلگرافی کرده و شما را واسطه رساندن این تلگراف قرار داده، وظیفه اخلاقی شما این بوده که آن را بیاورید و به عرض دکتر مصدق برسانید. این بود که گفتم لطفاً تلگراف را مرحمت کنید. دکتر عباس نفیسی تلگراف را به من داد. گفتم همین‌جا تشریف داشته باشید تا برگردم. تلگراف را نزد آقای دکتر مصدق بردم و به ایشان گفتم والا حضرت شمس چنین تلگرافی مخابره کرده. دکتر مصدق پس از اطلاع از مضمون آن خطاب به من فرمود: یک جواب محترمانه تهیه کنید. من گوشی دستم آمد که منظور ایشان چیست. بعد به دکتر مصدق گفتم: آقا حاملین تلگراف آقایان



اجازه نخواهند داد که دستشان از نفت ایران کوتاه شود و به این ترتیب سنگ بنای نهضت بزرگی در خاورمیانه ایجاد شود. البته دکتر مصدق در دوران نخست‌وزیری خود همواره در مکاتباتش با دربار، حرمت شاه را نگاه می‌داشت. به هر حال دیگران که به ضعف شاه پی برده بودند کاری کردند که شاه با دکتر مصدق روبرو نشود و ما هم دیگر به شاه دسترسی نداشتیم.

○ به طوری که اسناد آمریکا نشان می‌دهند شاه در فاصله سی تیر ۱۳۳۱ تا اواخر مرداد ۱۳۳۲ از نظر انگلستان نسبت به خود اطمینان نداشت. به موجب این اسناد «شاه دائماً از این موضوع حرف می‌زده که انگلیسی‌ها سلسله قاجار را برانداختند و پدر او را به جای قاجاریه نصب و بعد پدرش را هم برکنار کردند و آن زمان اگر می‌خواستند می‌توانستند شاه را در مقام خود حفظ کنند.» شاه در فاصله ۳۰ تیر ۳۱ تا مرداد ۳۲ اصرار داشت بداند نظر انگلیسی‌ها نسبت به او چیست؟ اگر مایلند او بماند صریحاً به او بگویند در غیراینصورت بی سروصدا کشور را ترک کند. براساس یکی از همین اسناد در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۲ شاه نماینده‌ای نزد هندرسون فرستاد. مضمون پیام او این بود که اگر سفیر آمریکا بتواند دقیقاً اما محرمانه نظر انگلستان را نسبت به او مشخص سازد به روشن شدن اوضاع و احوال کمک خواهد کرد...

○ این مطلب درستی است و انگلستان و آمریکا می‌خواستند که شاه را در مقام سلطنت نگاه دارند، کما این‌که ماند. اما با توجه به ضعف شاه در برخورد با حوادث ناگوار و رودرویی جدی با دکتر مصدق و تکرار نشدن حادثه‌ای مشابه آنچه که در ۳۰ تیر به وجود آمد نظرشان این بود که شاه بلافاصله پس از صدور فرمان عزل دکتر مصدق، در ایران نباشد. این بود که شاه را روانه خارج از کشور کردند و خودشان ابتکار عملیات رویارویی با دکتر مصدق را در دست گرفتند.

○ سوال اصلی در مورد نحوه عمل دکتر مصدق در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که برخی به ایشان در این مورد خرده گرفته‌اند. و معتقدند او می‌توانست مانع از اتفاقات روز ۲۸ مرداد شود. شما که در آن روزها به دکتر مصدق نزدیک



به این قانون اساسی قسم خورده و روی آن هم ایستاده‌ام. اگر شاه از کشور فرار کرده و معلوم نیست چه زمانی برمی‌گردد، اجازه نمی‌دهم هیچ‌کس از این موضوع به نفع خود سوءاستفاده کند. این حرفی بود که دکتر مصدق آن روز زد و به نظر من از موقعیتی که داشت به نفع خودش سوءاستفاده نکرد. همان‌طور که عرض کردم دکتر مصدق چون عقیده داشت طبق قانون اساسی شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد و مجلس باید راء عدم اعتماد بدهد، نمی‌توانست مملکت را به حال خودش رها کند.

دکتر عباس نفیسی که تا قبل از ۳۰ تیر معاون وزارت بهداری بود و دکتر حسین خطیبی که رئیس دفترتان هم بود، اینجا حاضرند. اگر اجازه می‌دهید حضورتان بیاورم، سلامی عرض کنند و پس از صرف چای از حضورتان مرخص شوند. دکتر مصدق گفت: اشکالی ندارد، بگویید بیایند. آقایان که آمدند برای اینکه مطمئن شوند که نخست‌وزیر چه پاسخی به من دادند به دکتر مصدق گفتم: آقا فرمودید چه جوابی تهیه کنم؟ دکتر مصدق گفت: عرض کردم که جواب محترمانه بدهید.